



22 فبروری 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش بیست و هفتم)

پایان دوستی و آغاز دشمنی - مطالبی برگرفته از کتاب "نادرافغان":

درمباحث قبلی از انگیزه ها و علل برهم خوردن فضای اعتماد بین شاه امان الله و سپهسالار محمدنادر خان وزیر حربیه صحبت شد و نیز اینکه چگونه روابط دوستانه جای خود را به دشمنی و عداوت مبدل کرد، مطالبی تقدیم گردید، بخصوص ملاقات سپهسالار با همفریز سفیر برتانیه در کابل (به استناد دو مأخذ مهم و معتبر) که پرده از روی بعضی نکات متنازع فیه بین شاه و سپهسالار برداشت.

اکنون در این قسمت میخوایم توجه را به مسائلی جلب دارم که در کتاب "نادرافغان" در زمینه منعکس شده اند. این کتاب که در سال 1310 یعنی سال دوم سلطنت محمدنادر شاه در کابل به چاپ رسیده و ظاهراً تألیف برهان الدین کشکی، اما در واقع زیر نظر شخص محمدنادر شاه نگارش یافته است، از صفحه 245 تا 271 مطالبی دارد که در اینجا به اختصار بیان میگردند.

طوریکه قبلاً تذکر رفت، زمانی که نادر خان وزیر حربیه بود و همزمان امیر امان الله خان او را رئیس تنظیمیه ولایات قطع و بدخشان تعیین کرد، در این مقام نادر خان با انور پاشا رابطه قایم ساخت، هیئتی را با سکه های طلا، البسه و نیز یک دسته افراد مسلح قبایل جنوبی نزد وی فرستاد که نزدیک بود روابط دوستانه افغانستان و شوروی را برهم زند. نادر خان بدون آنکه امان الله خان را آگاه سازد، به ابتکار خودش بدین عمل دست یازید. امان الله خان به مشاهده عواقب این اقدامات ماجراجویانه و خودسرانه او مجبور شد شخصاً از راه پنجشیر بسواری اسپ تا کوتل خاواک رفته و نادر خان را که به آنجا احضار نموده بود، نسبت به حرکات غیرمجازش توبیخ و سپس او را به مرکز جلب نماید. سپهسالار بتاریخ 10 قوس 1301 به کابل برگشت و به وظیفه قبلی خود به حیث وزیر حربیه ادامه داد.

در کتاب "نادرافغان" آمده است: «باز حضرت معظم له [نادر خان] تدویر امور مرکزی وزارت حربیه را در دست گرفتند و میخواستند که بلندتر از پیشتر مصدر اجراءات مزید و عمده در ترقیات عسکری افغانستان بشوند و بسا امور نافع و نظریات خوبی را در عسکر و افسر افغانی در محل تطبیق گذارند، ولی درین مراتبه در راه پیشرفت عالییه خود نه تنها به موفقیت نائل نشدند، بلکه از طرف شخص امان الله خان و عده از حواشی و مقربین شان که بلباس دوستی باوی دشمنی داشتند و در عین زمان اسباب بدنامی و غلط فهمی را بین راعی و رعیت فراهم می آوردند و بچنان چیزهای نظر فریب لایعنی می پیچیدند که در نتیجه بی شرفی و کم سعادت و اشکالات لایتناهی را برای حکومت و مملکت فراهم می آورد؛ به مشکلات و موانعی زیادی که اجمالاً ذیلاً مرقوم است، سردچار شدند:

تقلیل معاش عسکری: سپهسالار اصرار داشت "چون حکومت معاش عسکری را فی نفر بیست روپیه بذوق خود متعهد شده است، نباید تقلیل داد"، ولی مصدقین بلااراده امانی دلایل لاطائل را ایراد میکردند و بدلائل معقولیکه سپهسالار صاحب بالنسبه اضرار آنرا می آورد، گوش نمیدادند و بالاخره بنام اکثریت

با ترجیح رأی مجلس (مقصد از اعلیحضرت امان الله خان است) امثال همین مسایل را تصویب و سپهسالار را مکلف و مأمور میکردند که آنرا در محل اجراء و انفاذ گذارد.

کسر تعداد نظامی: در تقلیل قوای نظامی و خانه نشین شدن آن صاحب منصبان غیور عسکری که عمری گرانمایه خود را در خدمت نظام انجام داده بودند، نظریه سپهسالار صاحب کاملاً برخلاف مجلس و زرای امانی بود... که عده عسکری بالنسبه حاضر، مضاعف و پاس خاطر آنها بلانهایه کرده شود.

عدم دلجوئی عسکرو افسر فالتو: با وجود اصرار و اقامه دلایل سپهسالار، کابینه و اهل دربار حکومت امانی ازین خبط و خطای خود مفاد و مضار آن مسلم و آشکار است، چشم پوشی کرده باشاره چشم و ابروی شاه ناعاقبت اندیش شان (اعلیحضرت امان الله خان) رأی ناسنجیده الغا و سبکدوشی عسکر و افسرهای را که از مدت متمادی کار کرده بودند و مفکوره تقلیل قوای نظامی را با اکثریت تصویب و بر خود سپهسالار امر کردند که حتماً بایست ازین عسکری موجوده که آنرا وزیر حرب بخون جگر تحت تعلیم و تربیه آورده بود، یک قوه جزوی را نگهداشته مابقی را مرخص کند... اما سپهسالار باز از خشونت مقدسه اش دست نکشید گفتند... "من نمیتوانم که آنها را از سلک نظام... بی موجب ملغی و اعلان سبکدوشی آنها را بدهم و حتی در صورت عدم قبولی این نظریه خیر اندیشانه ام، برای دست کشیدن از کار حاضرم."... [شاه امان الله] برای عموم صاحب منصبانی که از طرف حکومت سبکدوش میشدند یک یک اندازه زمین از آن اراضی سرکاری که در مرکز و دیگر ولایات موجود بود، بصورت بخشش مرحمت فرمود.

عدم رعایت امور مذهبی و روحیات ملی: همچنان راجع بدیگر امور اداری و تشکیلات سلطنتی و اتخاذ طرز عمل قبل از وقت عصر امانی که مخالف مقررات دینی و عرف و عادات ملی بود و اعلیحضرت امان الله خان بعد از تسویه امور داخله و خارجه تمیل و اجرای آنرا بشدت در محیط اجراء نمودن میخواست، نیز دایماً سپهسالار صاحب جگر خون می بود و بدلیل و شواهد سهو و خطا و مضار این تیز رفتن او را در مجالس وزراء و ملاقاتهای خصوص به او پیشبینی میکرد و همیشه از مختار ساختن و سپردن زمام امور باشخاص نااهل و بیکار و مهمل گذاشتن صاحبان تجربه و لیاقت تنقید میکرد، اما گوش سخن شنو کجا؟ و دیده اعتبار کجا؟

عدم فکر اتحاد ملی: نسبت به تشکیل احزاب قدیم و جدید و غیره که بحال وطن خیلی مضر بود و رفته رفته اسباب شقاق و نفاق را تولید و نتایج بدی را به مملکت عائد میکرد، نیز جداً سپهسالار مخالفت داشت و [می گفت] نباید حکومت بهمچه تعبیرات و حزبییت های خانه خراب کن دئی [دوگانگی] و جدائی را در بین پدر و بچه و محاسن سفید و جوانها القاء کند. [سپهسالار مخالف تشکیل احزاب سیاسی بود]

سردمهری نسبت بامور سرحدی: راجع بامور سرحدیه و اداره قبائلی... نه تنها از قبولیت عرایض و پیشنهادهای نافع سپهسالار انکار کردند، بلکه اداره امور سرحدیه را که وزیر حربیه الی ماه میزان 1302 بکمال شرافت و نجابت انجام میدادند، نیز از اوشان منفک و به محمودلیخان سپرد و بالاخره نظریات محمودلیخان را هم راجع بسرحدات منافی فکر خود یافته به محمودلیاور [آنوقت مسئول امور امنیه] تسلیم کرد و به این وسیله محبت و صمیمیت سرحد را از افغانستان مسلوب نمود.

عدم تعمیر فابریک و انهار و معادن و رفع ضروریات فوری: راجع به دیگر مصارف بی لزوم گزاف هم نظریه وزیر صاحب حربیه همین بود که نباید حکومت بلافائده عوائد مملکت را صرف نماید، بلکه

این پول را بایستی در تأسیس فابریکه ها....، انهار، معدن و ساختن قشله های عسکری.... و دیگر مسائلی که افغانستان به آن احتیاج دارد.... خرج شود.

عدم توجه باصلاح اساسی معابر: در ساختن سرک تنگی غارو و سالنگ [سالنگ] هم نظریه وزیر صاحب حربیه چنان بود که بهمراه ساختن این راه های نو می باید که در معابر موجود و راه های معموله مشرقی و شمالی افغانستان نیز اصلاحات و ترمیمات لازمه بنمائیم... اما حکومت نه توجه جدی و اساسی خود را نسبت به اجرای عملیات معابر تازه حسب مطلوب مصروف کرد و نه غمخواری از سرکها و منازل سابقه نمود.

تحقیر و تذکیر روحانیون: نظریه سپهسالار جداً برخلاف اعلیحضرت امان الله خان بود و تکرار می گفت که نگرانی مساجد و اماکن متبرکه افغانستان و احترام و عزت علما و فضلا و مشایخ و روحانیون وطن از حد ضرور است و نباید طرزی اختیار شود که از آن اسباب گزند خاطر و انزجار ذوات کبار تولید گردد...

مفکوره نادری راجع به تعلیمات طلبه افغانی: هر چند که نظریه جناب محمدنادرخان بالنسبه اعزام طلبه افغانی به ممالک خارج در اول مؤید و محرک کابینه امانی بود، ولی برای طلبه آتیه افغانستان میفرمود که باید حکومت از تأسیس مکاتب عالی خارجی در افغانستان مراتب ابتدائی تعلیمی طلبه را تکمیل و آنها را برای ادخال در دارالعلوم ها و دارالفنون های خارجه مستعد سازند تا باینصورت کمتر وقت و ثروت صرف و معیار تعلیمی مطلوبه بصورت سریع و صحیح تحصیل شود... و یک مکتب آلمانی و فرانسوی در مرکز تأسیس یافت تا مراتب اولیه درسیه خود را طلاب در اینجا امتحان داده و بعداً بخارج بروند.

عدم مراعات تعلیم و تربیه: راجع به اجراء و تدویر تعلیم و تربیه صحیح در مکاتب و رعایت اخلاق و اطوار طلبه هم وزیر صاحب حربیه متماداً عرایض خود را تقدیم و حکومت را برفع آن متوجه می ساخت که باید در حسن اخلاق و خوبی تربیه اولاد ها وطن خیلی کوشش شود، ولی این فکر قیمتدار نادری را نیز کمتر بسمع قبول می شنیدند، حتی علی الرغم آن داخل اقدامات هم می شدند. «آنچه در بالا تذکار رفت، از کتاب "نادر افغان" با کمی اختصار گرفته شده است، صفحه 245 - 253»

شرح نکات فوق که ده سال بعد در کتاب "نادر افغان" در قید قلم آورده شده، چیزی جدید نیست جز آن نکاتی که سپهسالار محمدنادرخان هنگام دیدار خود با همفریز سفیر برتانیه در 24 اپریل 1924 گفته بود و این خود سندی دیگر است بر صحت نقل قول های که خانم ستیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" بیان کرده و آدامک نیز در کتاب "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست" از قول "ماکوناچی" در (ریفرنس شماره 23 و 24 - صفحه 87) کتاب خود A Precise on Afghan Affairs تذکار داده است.

اگر به محتوای دقیق این انتقادات نظر انداخته شود، واضح میشود که این اختلاف نظر ها آنقدر عمیق و نگران کننده نبود که روابط دوستی را به دشمنی بین وزیر حربیه و شاه امان الله ایجاد کند، مگر آنکه ریشه این اختلافات (طوری که در مباحث قبلی به آن اشاره شده است) در مسایل بزرگتر در گذشته بوده باشد، از جمله سرپیچی محمد نادرخان به حیث وزیر حربیه در رفع اغتشاش خوست و جدال بین رقبای قدرت و مقام و از همه مهمتر در طرز تفکر شاه و سپهسالار، چنانچه این موضوع را میتوان از ورای متنی که تحت عنوان "وقوع اثرات بی نزاکت اختلاف فکری بین اعلیحضرت امان الله خان و جناب سپهسالار" در کتاب "نادر افغان" نوشته شده به وضاحت درک کرد، چنانکه در آن تصریح

گردیده است: «چیزیکه زیاده تر فکر این ذات نشور [نادرخان] را بخود مشغول داشته بود از یکطرف نتایج وخیم این اقدامات ناعاقبت اندیشانه قبل از وقت اعلیحضرت امان الله خان بود و از طرف دیگر تعریض و غرض پرستی اشخاصی بود بر علیه سپهسالار که بر فکر و حواس اعلیحضرت امان الله خان استیلا کرده و تسلط کلی یافته بودند و او را بازیچه دست خود ساخته و اغراض خود را بروی اجراء می نمودند و در عین زمان وجود این خیرخواه حقیقی حکومت و ملت را سد راه خود و منافی پیشرفت آن مقاصد مغرضانه خویش می پنداشتند، لهذا بهر ذریعه ممکنه که میتوانستند اسباب شکر رنجی و خفقان و غلط فهمی و جدائی را بین این سپهسالار عالیشان و اعلیحضرت امان الله خان القا می نمودند و با لطایف الحیل افکار نافع و نظریات خیر اندیشانه نادری را به اعلیحضرت امان الله خان دگرگون نشان میدادند..... همین مغرضین و اشخاصیکه متاع خود را در پرتو افکار نادری کاسد و افکار خود را در برابر انوار ذکای او فاسد می یافتند، اینطور داناندند: "تازمانیکه این سپهسالار در کابینه ات باشد، ابدأ تو در پیش بردن نظریات خود موفق نمیشوی، زیرا که او ابدأ ازین افکار خود که بار بار اظهار میکند و در تبدیل پروگرام شما اصرار مینماید، منصرف نمیشود." («نادرافغان»، صفحه 255)

در ادامه موضوع آمده است: «اعلیحضرت امان الله خان از استماع و مشاهده این خشونت مقدس از جناب محمدنادرخان که در اعطای افکار حقانه و نظریات خداپسندانه خود به مقتضای فرض منصبی و محبت ملی و وطن دوستی و عاقبت اندیشی خود مینمود و از سخنان کم و زیاد که در باره سپهسالار صاحب از جانب مغرضین و مفسدین می شنید، نه تنها محبت و صمیمیت سابقه خود را بوزیر صاحب حریبه کمتر میذول می نمود، بلکه بعضاً اینطور اوضاع ناملائم و حرکات خارج از دائره نزاکت را که موجب متأثر شدن این سپهسالاری که به نظر عامه ملت خیلی محترم و مقدس بود و وطنخواهان حقیقی او را از جان و دل دوست تر داشتند، مرتکب می شدند و در بعضی امور و جهات اسباب دلشکنی و ناامیدی او را فراهم می آوردند.» («نادرافغان»، صفحه 256 - 257)

متعاقب بحث فوق عنوانی دیگر در آن کتاب "آغاز مخالفت ملی با اجراءات حکومت امانی" جلب توجه میکند که در حقیقت نتیجه گیری از نکات متذکره در بالا میباشد، با این عبارات: «چون همه پیشنهادها و عرایض سپهسالار مستند بر مقررات صحیحه مذهبی و مذاق و روحیات عامه بود و حضرت معظم له [نادرخان] از تجربه که حاصل کرده بود و بواسطه تماس و علاقه مندی که با همه طبقات ملت داشت، خوبتر می فهمید که اثرات این اجراءات دل آزار حکومت امانی که ناعاقبت اندیشانه و خودسرانه در محل اجراء آمده میشود، بر روحیات و جذبات ملی و رسوم و عادات وطنی اثرات سوئی را می افکند، از این جهت نه تنها مفکوره مفید سپهسالار غازی بلکه از عموم وطنخواهان صادق و طرفداران صحیح اعلیحضرت امان الله خان که در آن زمره والده اش علیا حضرت هم شامل بود، از نقطه نظر خیر اندیشی و امنیت پسندی، تعدیلات و اصلاحات اجراءات حکومت را متقاضی بود - تا نشود که یک اسباب فتنه و آشوب تولید و ملت و حکومت بکله همدیگر بزنند، اما مع الاسف اعلیحضرت امان الله خان از خود رائی و ناعاقبت اندیشی خود باین عرایض احواله سمع نمیکرد و مطرداً و مستقیماً بهمان یک خیال محال خود پویان می بود. چنانچه بمجرد انعکاس این اطلاعات اجراء پروگرام جدید امان الله خان در اطراف و اکناف وطن مخصوصاً در طبقات فهمیده ملت آثار نفرت و علائم مخالفت از حکومت یکی بعد دیگری مشاهده شده میرفت... در قندهار آثار اضرار نمودار شد، مردم زمین داور علناً بنام اصلاح حکومت امانی و حمایت از امور مذهبی کوس بغاوت را نواختند؛ اقوام سلیمان خیل بنای آشوب و خلل را نهادند؛ در سمت جنوبی هم مواد و مقدمات واقعه مشهور سنه 1303 فراهم آمد. در بدخشان هم علائم عدم اطمینان نمایان شد، در کنرها و خوگیانی مواد بدنظمی کم کم مشهود می

گشت حتی در تمام افغانستان رجال فهمیده و دانشور وطن بر شاه خود دروازه تنقید را گشاده بدین شدند. [در باره این علل وانگیزه های این توطئه ها و دسایس علیه رژیم امانی که از طرف مخالفان داخلی و خارجی در همان سالهای اول سلطنت او آغاز و براه انداخته شدند، در مباحث بعدی بیشتر صحبت میشود.]

اما اعلیحضرت امان الله خان از همان جنون و خودپسندی که خاصه طبعش بود و بقول خودش که: "نه در دنیا غمی دارم نه از بلوا تشویشم - جنون مسلک خویشم ازین پس کوچه ها دورم"، نه از نصایح و نظرات نافع سپهسالار و دیگر نوات خیراندیش صداقت شعار افغانستان حتی والده اش که بار بار او را به خبط و خطایش می دانانند و باصلاح و تعدیل کردارش مدعو میکردند، متنبه میشد و نه از مخالفت های عملی که علائم و آثار آن در هر گوشه و کنار مملکت از رعیت مشاهده میشد، عبرت و نصیحت میگرفت. بلکه می گفت: "من این پروگرام خودم را با آن عزم خویش که مانند کوه های افغانستان مستحکم و متین است به قوه سرنیزه خودم پیش می برم و هر شخص و هر قومی را که در قبولیت این اصلاحات مطلوبه ام اندکی تردد داشته باشند، بقوه شمشیر تأدیب میدهم." («نادر افغان»، صفحه 257) [این نقل قول منبع و مأخذ مشخص ندارد و حواله به اخبار جشن استقلال در سالهای 1303 و 1305 داده شده که حالت خاص در کشور در ارتباط با اغتشاش خوست و دست دراز انگلیس ها در آمدن عبدالکریم بیان شده است، ورنه شاه امان الله همیشه در طول ده سال سلطنت خود کوشیده بود تا از طریق صحبت با مردم و مفاهمه با آنها مشکلات را حل کند و گفتار مشهورش که "امروز عصر قلم است، نه شمشیر" بیانگر این روش میباشد - کاظم]

از و رای مطالب فوق مندرج کتاب "نادر افغان" چند نکته به وضاحت آشکار میشود:

1 - نظریات سپهسالار در محتوا با انصراف از "عبارت پردازی های نامفهوم و اکثراً مداحانه" بطور کل آنقدر بزرگ و مهم نبود که موجب اشتعال آتش کینه و دشمنی در داخل نظام و بخصوص بین شاه و یک وزیرش صورت گیرد و با رعایت سلسله مراتب اداری و فیصله اکثریت مجلس وزراء هرگاه پیشنهادهای وزیر حربیه مورد تائید قرار نمیگرفت، وزیر حق داشت یا به فیصله اکثریت آراء تن دهد و یا بطور عادی با تقدیم استعفی از کار کناره گیری کند، نه آنکه با شاه طعن و کین ورزد و کلمات چون "خود رأیی، ناعاقبت اندیشی، جنون، خودپسندی، خود سرانه، بازیچه دست و غیره را در مورد او بیان دارد.

2 - انتقاد بر اصلاحات پیش از وقت، عدم فکراتحاد ملی، سرد مهری نسبت به امور سرحدی، عدم تعمیم فابریک وانهار و معادن، عدم توجه به اصلاح اساسی معابر، تحقیر و تکذیر روحانیون، عدم مراعات تعلیم و تربیه از جمله مسایلی که باید از وضاحت بیشتر برخوردار می بود، اما برعکس بطور "گنگ" و مجمل نگاشته شده که هدف آن اغوای ذهنیت ها بوده تا بدانوسیله ادعاهای سپهسالار را مبنی بر تکر فضای صمیمت بین او شاه در اذهان مردم عوام طوری تلقین و تبلیغ نماید که گویا همین موضوعات علل و انگیزه برهم خوردن مناسبات بین آنها بوده است، در حالیکه ریشه های این اختلاف بیشتر با پلانهای آینده محمدنادر خان جهت رسیدن به قدرت و سلطنت ارتباط می گرفت.

3 - سپهسالار مسئولیت تغییر ذهنیت شاه امان الله را در برابر خود به گردن کسانی بنام "مغرضین و مفسدین" می اندازد که گویا به شاه تلقین میکردند: «تازمانیکه این سپهسالار در کابینه ات باشد، ابداً تو در پیش بردن نظریات خود موفق نمیشوی، زیرا که او ابداً ازین افکار خود که بار بار اظهار میکند و در تبدیل پروگرام شما اصرار مینماید، منصرف نمیشود.» این ادعا در واقع "سرک یکطرفه"

سپهسالار را نشان می‌دهد که به جز او که حقیقت و درست می‌گوید، دیگران به شمول شاه به خطا رفته اند و شاه را «بازیچه دست خود ساخته اغراض خود را بروی اجراء می نمودند»، در حالیکه شاه امان الله حتی از دوران شهزادگی از خود برنامه و پروگرامی داشت که برطبق آن حرکت میکرد و شاه کسی نبود که بازیچه و آله دست بعضی ها قرار گیرد.

4 - اگر از این نکات جسته و گریخته متذکره در کتاب "نادرافغان" بگذریم، دلیل عمده اختلاف نظر بین سپهسالار و شاه امان الله در تفاوت راه و روش آنها بطورکل بود، طوریکه سپهسالار میخواست با پیش گرفتن یک روش بسیار محافظه کارانه با یک تیر دوفاخته را شکار کند یعنی هم خود را در دل مردم و عناصر محافظه کار شرین و محبوب سازد و در عین زمان همونوا با مزاج انگلیسها قرار دهد و اینکار برای پلانهای آینده او که رسیدن بقدرت و سلطنت بیشتر زمینه ساز شود. اما شاه امان الله طرفدار تحول بود و میخواست تحولات بنیادی را که افغانستان بعد از استرداد استقلال کامل به آن نیاز داشت، رویدست گیرد و جامعه غرق در رکود را با راه اندازی تحولات بنیادی بسوی پیشرفت و ترقی بکشانند. مسلم است که این راه و روش شاه امان الله به زیان بعضی طبقات قدرت طلب عنعنوی تمام می شد و نیز برتانیه این تحولات را در افغانستان به زیان خود در بیداری هند می پنداشت. لذا هر دو عنصر اعم از داخلی و خارجی در همان آغاز در برابر اصلاحات بنیادی سالهای اول سلطنت شاه امان الله عقده بدل شدند و یکی در تبنانی دیگر شروع به سنگ اندازی مقابل شخص شاه و رژیم او کردند. سپهسالار محمدنادرخان نیز با آنها همونوا و همصدا گردید که در نهایت منتج به برهم خوردن مناسبات آنها شد.

(ادامه دارد)